

هرو جنگ تروا

- ۳ -

جمع آوری نیرو

هنگامیکه پادشاهان و سران دولتهای مجاور دعوت منلائوس را دریافت داشتند غرق شادی و مسرت گردیدند زیرا در آنروزها جنگ مهمترین تفریح بشمار میرفت و صدای شیپور نبرد بیش از دلفنازترین موسیقیها گوش را لذت میبخشید و بنابراین بمحض اینکه از خیانت بزرگ (پاریس) آگاه شدند دست بکار جمع آوری سرباز و تکمیل تجهیزات و آماده کردن ناوهای خود زدند و در اندک مدتی قوای عظیم فیرومندی در (اولیس) تمرکز یافت.

فرماندهی قوای کشورهای مختلفی که در جنگ تروا شرکت جستند بعهده نامبردارترین و دلاورترین فرماندهان آن زمان که در تاریخ یونان شهرت جاودانی کسب کرده اند سپرده شد و از جمله آنان باید (نستور) مدبرترین و عامل ترین مرد زمان خود را نامبرد که هر کسی مشکلی داشت برای حل آن به او رجوع میکرد و دیگر (اولیس) محیل ترین و باهوش ترین مرد آن دوره که هیچ مردی در مقابل نقشهها و وسائل حیرت انگیز وی تاب مقاومت نداشت. (آژاکس) فیرومندترین مرد عهد خود و (ترزاندرا) پادشاه جدید تب و (آگاممنن) پادشاه (میسنا) و برادر (منلائوس) که بفرماندهی کل قوای مأمور به حمله بر تروا منصوب شد.

در آن زمان یونانیان هیچ اقدام بزرگی را بدون مشورت قبلی از غیب گویان آغاز نمیکردند و بنابراین (آگاممنن) در این خصوص باطالع بینی مشورت کرد و او گفت تروا فتح نخواهد شد مگر آنکه آشیل هم حاضر بجنگ در کنار قوای مهاجم شود.

بمحض اینکه این خبر انتشار یافت سران قوای مأمور به حمله بیدرنگ اجتماع نموده و شروع بتحقیقات در باب آشیل کردند و دریافتند وی شاهزاده جوانی است که هنگام تولد غیبگوئی پیش بینی کرده بود که بزرگترین جنگجوی عصر خود خواهد شد لکن در عنفوان شباب زندگی را بدرود خواهد گفت و مادرش که او را از جان عزیزتر میداشت وقتی از این پیشگوئی آگاه شد زار زار بگریستن پرداخت و عزم جزم کرد با کلیه وسائلی که در اختیار دارد از تحقق این پیشگوئی جلوگیری کند.

نخست کودک را بمحض تولد در آب رود (استیکس) فرو برد زیرا مسلم شده بود هر کودک کی که در آغاز تولد در آب این رود استحمام کند هرگز تیر بر بدنش کارگر نخواهد شد ولی از بیم آنکه مبادا آب کودک را غرق کند پاشنه او را چنان محکم گرفت که آب آنرا خیس نکرد و تنها مدتی بعد وقتی که کار از کار گذشته بود غیب گوئی تأیید کرد که آشیل از پاشنه یعنی نقطه‌ای که آب رود استیکس به آن نرسیده بود زخم خواهد خورد مادر آشیل بمحض اینکه از خبرهای جنگ آینده قروا آگاه شد قلبش دستخوش اضطراب و نگرانی شدیدی گردید زیرا یقین میدانست آشیل که بعنفوان شباب رسیده بود بر اثر آتش رزمجویی که در نهادش زبانه میکشید به جنگجویان خواهد پیوست و از دست خواهد رفت و برای اینکه خبرهای جنگ را از او مستور دارد او را متقاعد کرد که بدیدن پادشاه (اسکروس) برود و ببهانه شوخی لباس دختران در بر کند تا مردم نتوانند او را تشخیص دهند و برای جنگ دعوت کنند.

یونانیان پس از آنکه از پیش گوئی کاهن اطلاع حاصل کردند قاصدینی برای تجسس آشیل اعزام داشتند لیکن هیچکس نتوانست وی را پیدا کند و از آنجا که غیب گو گفته بود بدون آشیل یونانیان پیش نخواهند برد قوای مینائوس و همدستانش در حال یأس در اولیس بسر میبردند.

(اولیس) چون دید چاره‌ای جز یافتن آشیل نیست تصمیم گرفت که به نیروی حیرت انگیز حیل خویشتن متوسل گردد و آشیل را به اولیس بیاورد و برای نیل بمقصد خویشتمن را بصورت دوره گردی در آورد و بسا کوله پشتی

مملو از اشیاء فریبنده نخست به خانه آشیل رفت و پس از آنکه بحیله از محل اقامت جنگجوی جوان اطلاع یافت راه جزیره (اسکروس) را پیش گرفت. آشیل طوری تغییر لباس داده بود که واقعاً تشخیص وی از دختران پادشاه محال بنظر میرسید و بنابراین اولیس برای آنکه آشیل را بشناسد بحیله ماهرانه‌ای دست زد بدینقرار که در میان اشیاء فریبنده گوله پستی خویش شمشیر مرصع زیبایی را جای داد و بمحض اینکه داخل کاخ سلطان شد اشیاء گوله پستی را در مقابل دختران کنجکار بگسترده و در حالیکه دخترها از نظاره زینت آلات و اشیاء زنانه غرق در شادی و مسرت بودند آشیل باولع شدیدی شمشیر را از زمین برداشت و آنرا از نیام بدر کشید و با نهایت دقت تیغ آنرا امتحان کرد و دوباره آنرا در غلاف فرو برد.

بدیهی است که اولیس فوراً بفراست دریافت که به مقصود خویش نائل شده است و بنابراین با شماره آشیل را بکناری برد و همه خبرهای جنگ جدید و موقعیت هائی را که در انتظار او بود حکایت کرد و از او قول اکید گرفت که تا چند روز دیگر خویشتن را به قوای یونان در اولیس ملحق کند.

قربانی ایفیژنیا

آشیل بنا بر قولی که داده بود در اندک مدتی با (میرمیدونها) سربازان آزموده و (پاتروکلس) یکی از دلاورترین دوستانش خود را به (اولیس) رسانید و تمام مقدمات حرکت بدین طریق فراهم گردید. اما بدبختی دیگری پیش آمد بدینقرار که باد مساعد برای پر کردن بادبانها و سوق کشتی‌ها بطرف آسیای صغیر نمیوزید.

روزها در انتظار بسر بردند و قربانیهای زیاد برای خدایان کردند لکن آرزوی آنان برآورده نشد تا سرانجام دوباره دست بدامن غیبگویان زدند و اینان نیز خبر دادند بادتنها وقتی وزیدن خواهد گرفت که ایفیژنیا دختر پادشاه (آگاممنن) برای دیانا الهه ماه و شکار که روزی مورد اهانت (آگاممنن) قرار گرفته بود قربانی شود.

آگاممنن نخست بقربانی کردن دخترش تن در نمیداد لکن سرانجام دوستانش

وی را متقاعد ساختند که برای رسیدن به مقصود بزرگی که سرنوشت ملیونها تن از یونانیان بسته بدان است به این فداکاری بزرگ رضا دهد. اما در همان لحظه‌ای که کاهن مشغول انجام مراسم قربانی بود الهه دیانا در رسید و دختر را صحیح و سالم از معبد خارج کرد و کوزنی را در عوض وی بجای گذاشت. کوزن قربانی شد و در اندک مدتی بادبانها پرگردید و کشتی های یونانیان بزودی به تروا نزدیک شد لکن برخلاف انتظار مشاهده کردند که مردم تروا برای جنگ کاملاً آماده شده اند.

در دشت پهناوری که بین شهر تروا و دریا قرار داشت یونانیان باقوای تروا چندین بار نبرد کردند گاهی اینان پیروز میشدند و زمانی آنان . سربازان هر دو طرف آزموده بودند و با کاردانی و زبردستی هر چه تمامتر از اسلحه جدید خود استفاده میکردند و در هر نبردی قهرمانان یونانی با دلاوری سربازان تروا مواجه میشدند و نتیجه قطعی از جنگ ها بدست نمی آمد نه سال بدین طریق سپری شد و جنگ های خونتین و نبردهای بزرگ روی داد لکن یونانیان بهمان اندازه که در روز اول از شهر فاصله داشتند از تروا دور بودند و قوای تروا نیز با همه شجاعت و دلاوریهای خود موفق به عقب راندن دشمن نمیشدند.

خشم آشیل

در همه نبردها یونانیان میگردیدند که یونانیان از دشمن میگردیدند بین فرماندهان و سربازان تقسیم میشد و زنان زیبا طبعاً نصیب آگاممنون و آشیل میگرددید در یونان رسم چنین بود که در جنگها مردان و جوانان کشته میشدند لکن زنان و دختران به بردگی پیروزمندان درمی آمدند و اغلب اتفاق می افتاد که این بردگان از دختران اشراف و خاندانهای بنام بودند.

در یکی از نبردها دختر کاهن (آپولو) بچنگ (آگاممنون) افتاد و هنگامی که پدرش از این قضیه آگاه شد سخت اندوهگین گردید و بیکی نزد آگاممنون فرستاد و بوی پیشنهاد کرد که دخترش را آزاد کند و در مقابل هر چه زر و سیم بخواهد از وی مطالبه نماید.

آگاممنون تقاضای کاهن را رد کرد و پیام زننده ای بوی فرستاد بطوریکه کاهن آپولو سخت بر آشفت و از خدای خود تقاضا کرد که انتقام این اهانت را

از یونانیان بگیرد و آنانرا گرفتار طاعون خانمانسوزی نماید. خداوند در خواست وی را اجابت کرد و بزودی طاعون در میان یونانیان افتاد که عده بی شماری از آنان رامانند بر گت درخت بزمین ریخت .

چون هیچ تدبیری نتوانست از توسعه این مرض موحد جلو گیری کند سران نیروی یونان دست توسل بدامن کهنه زدند و آنان نیز اعلام داشتند که آپولو بر آگاممنن که باسترداد برده خود تن در نمیدهد سخت بر آشفته است و مادام که دختر بپدرش داده نشود طاعون به قلع و قمع یونانیان ادامه خواهد داد .

آگاممنن در مقابل خواهش دوستانش و برای اینکه قوای خود را از مرگ نجات دهد بانهایت آشفتگی حاضر باسترداد دختر کاهن آپولو گردید بشرط اینکه کنیزك آشیل در عوض به حضور وی اعزام گردد .

آشیل که میل داشت یونانیان را از طاعون نجات بخشد به کنیزك خود اجازه داد که نزد آگاممنن رود لکن به آگاممنن اخطار کرد که دیگر در راه تأمین پیروزی فرماندهی خود پرست و متجاوز مانند آگاممنن نبرد نخواهد کرد و بمحض اینکه کنیزك زیبا از چادرش خارج شد سلاح از تن بر گرفت و به شیپور حاضر باش اعتنائی نکرد و در چادر خود باستراحت و بیکاری بسر برد .

در آنوقت که آشیل بپدرش میگوید در چادر خود وقت را ببطالت بسر می برد رفقاییش بانهایت دلآوری بچنگ ادامه میدادند لکن از آنجائیکه دیگر آشیلی وجود نداشت که دل سربازان تروا را آگاه کند از ترس و وحشت کند یونانیان پیوسته در مقابل قوای طرف که نیروی تازه ای یافته بودند عقب می نشستند .

یونانیان که فرمانده دلاور خود را از دست داده بودند بقدری عقب نشستند که سربازان تروا حتی توانستند چند کشتی یونانی را طعمه حریق سازند . رفیق آشیل (پاترو کلس) که فرماندهی قوای یونان را بر عهده داشت چون دید که اگر از پیشرفت قوای تروا جلو گیری بعمل نیاید کار یونانیان زار خواهد شد سراسیمه به چادر آشیل رفت تا مگر وی را دوباره بفرستد برانگیزد .

خواهش ها و التماسهای وی بی ثمر ماند . آشیل بهیچ روی حاضر به ادامه جنگ نشد لکن سر انجام موافقت کرد که پاترو کلس برای مرعوب ساختن

سربازان تروا سلاح وی را برتن کند و بدین طریق هم یونانیان را نیروئی بخشند و هم قوای تروا را مجبور به عقب نشینی کند.

پاترو کلس بالباس آشیل بمیدان آمد و سربازان تروا بمحض اینکه کلاه خود و زره معروف آشیل را دیدند سرا سیمه عقب نشستند لکن دیری نپائید که باشتباه خویش پی بردند و هکتور قهرمان دلیر تروا بیک حمله پاترو کلس را از پای درآورد و سلاح آشیل را بر گرفت و به میمنت پیروزی بزرگ برتن کرد و آنگاه برای تصاحب جسد پاترو کلس نبرد موحشی بین یونانیان و قوای تروا در گرفت. خبر کشته شدن پاترو کلس چون دشنه ای بر قلب آشیل کارگر شد و مانند پلنگی خشمگین از کف نام خویش برجست بر بالای دیواری که نزدیک اردو گاه بود آمد و نعره موحشی بر کشید چنانکه بمحض شنیدن آن سربازان تروا با وحشت هر چه تمامتر شروع بفرار کردند و آنگاه آژاکس و اولیس جسد پاترو کلس را به اردو گاه یونانیان آوردند.

انعام



شوشگاه علوم انسانی و هنر
رتال جامع علوم انسانی